

خطی - فهرست شده  
۲۲۶۰



کتابخانه مجلس شورای ملی  
تألیف: ابوالحسن علی شریعتی  
موضوع: تاریخ

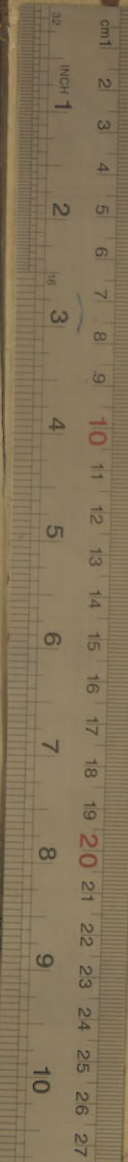
بازرسی شد  
۱۳۰۴ - ۱۳۰۵


کتابخانه مجلس شورای ملی  
دفتر ثبت و ضبط  
۱۳۰۴

کتابخانه مجلس شورای ملی		شماره ثبت کتاب ۵۵۸۴۱ ۶۲۱۵
کتاب: چهارم ۱۵ رساله دروغین	مؤلف:	
موضوع:		
شماره قفسه: ۳۲۶۰		

بازدید شد  
۱۳۸۲

تاریخ فهرست شد  
۲۴۶۰



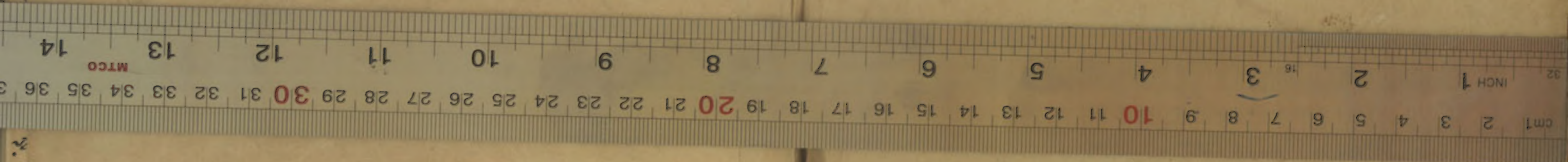
کتابخانه مجلس شورای ملی		 شماره ثبت کتاب
کتاب: مجله ۱۵ رساله دروغ نین	مؤلف:	
موضوع:	شماره قفسه: ۳۷۱۸ ۳۷۲۰	۵۵۸۴۱ ۶۳۱۵

موقوف  
 آستان قدس  
 دارالکتاب

بازرسی شد  
 ۳۷ - ۳۶



بازدید شد  
 ۱۳۸۲



ملی فهرست شد  
 ۳۳۶۰



[illegible][illegible][illegible]

مسئله ۹۷ - ۹۸



[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



















مبارک



































٥١

من این کتاب در روز دوشنبه ۱۲۰۳

[illegible]





























































































































































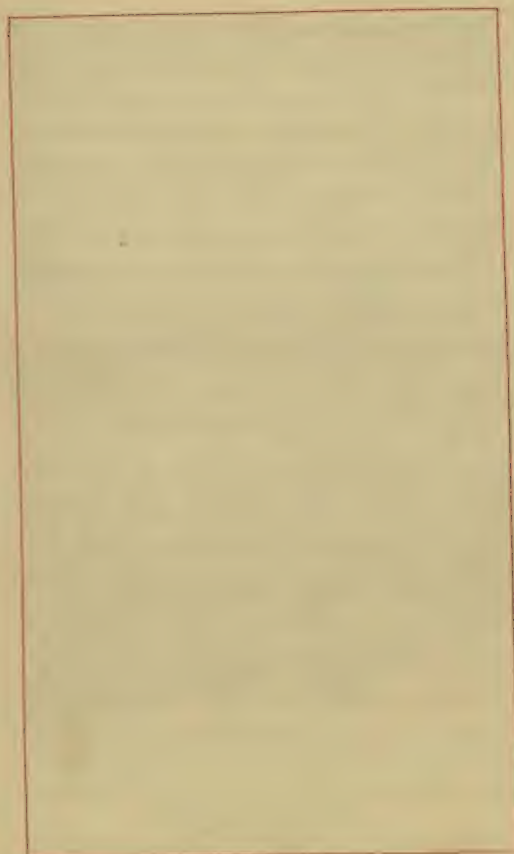
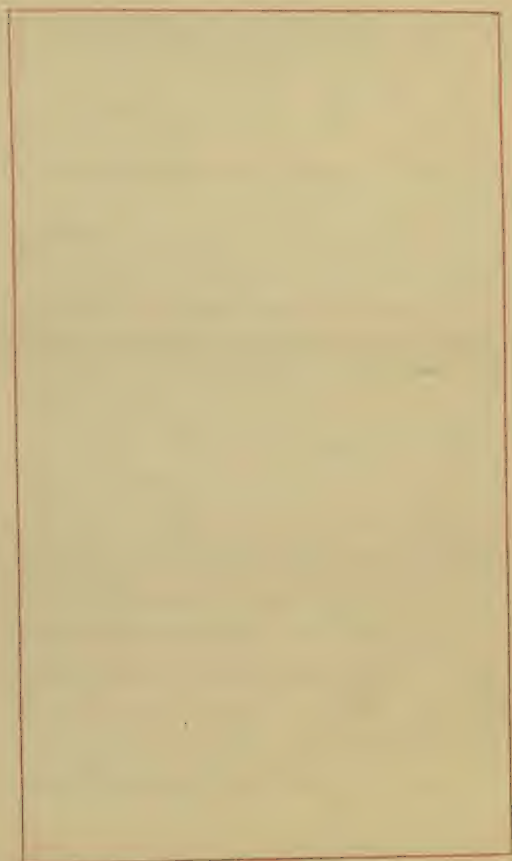












بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
مدرسة للعلماء والطلاب  
والله اعلم بالصواب

[illegible]









































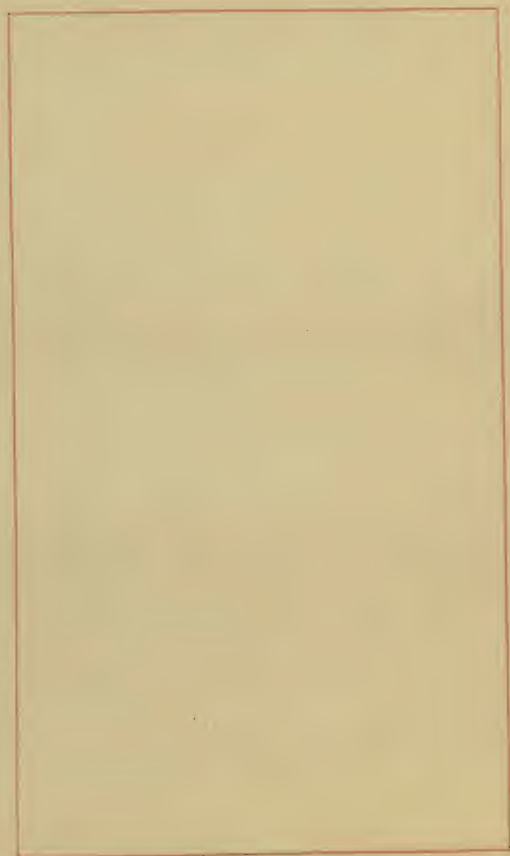


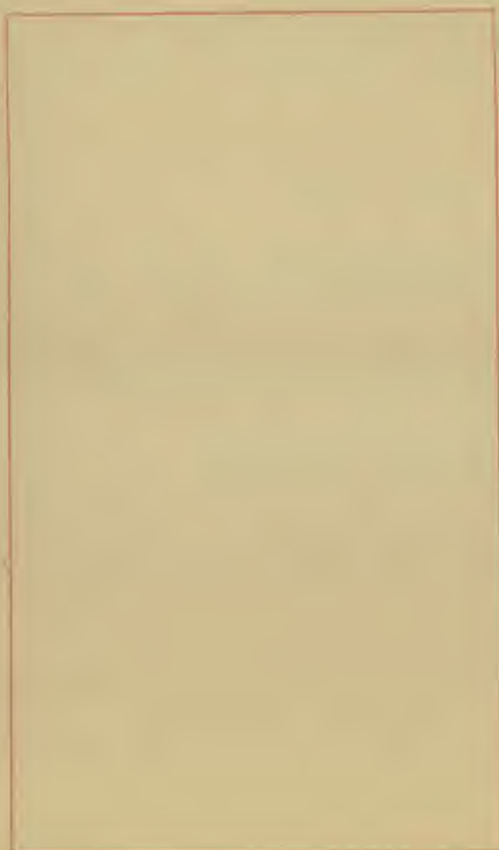
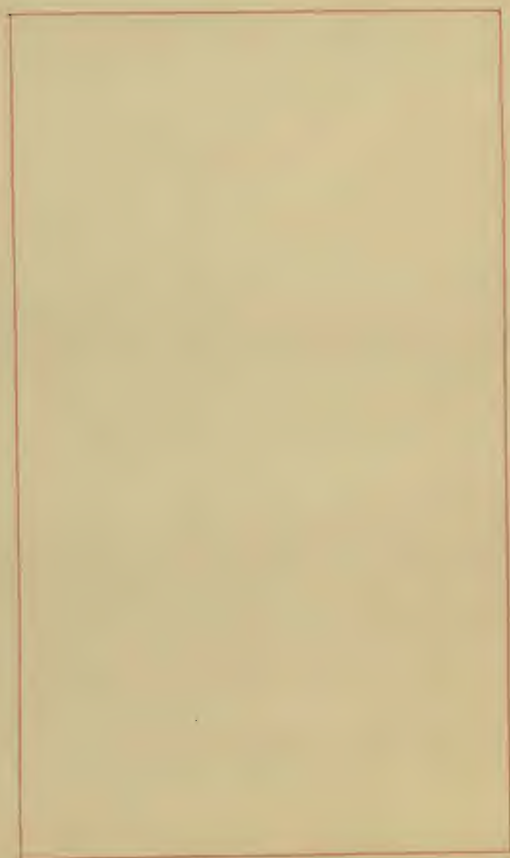




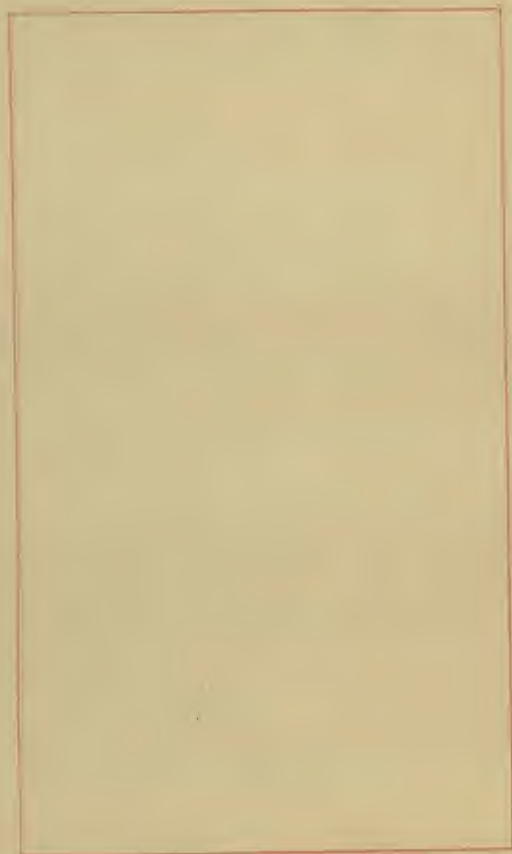








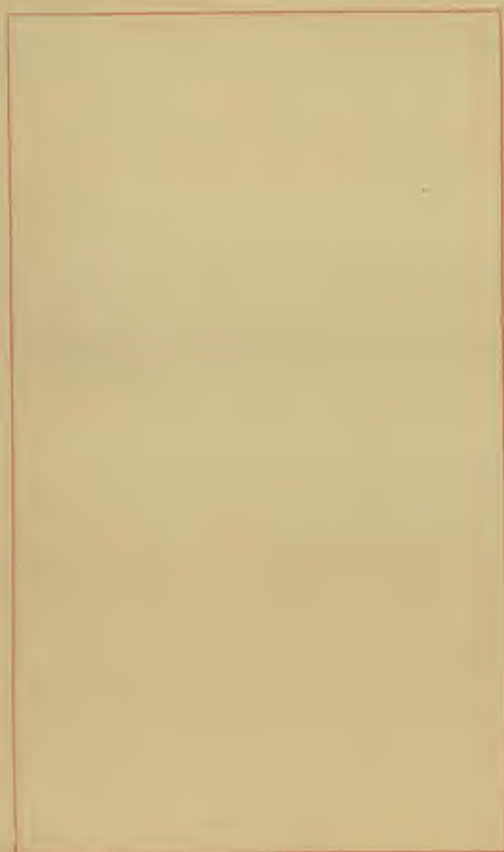
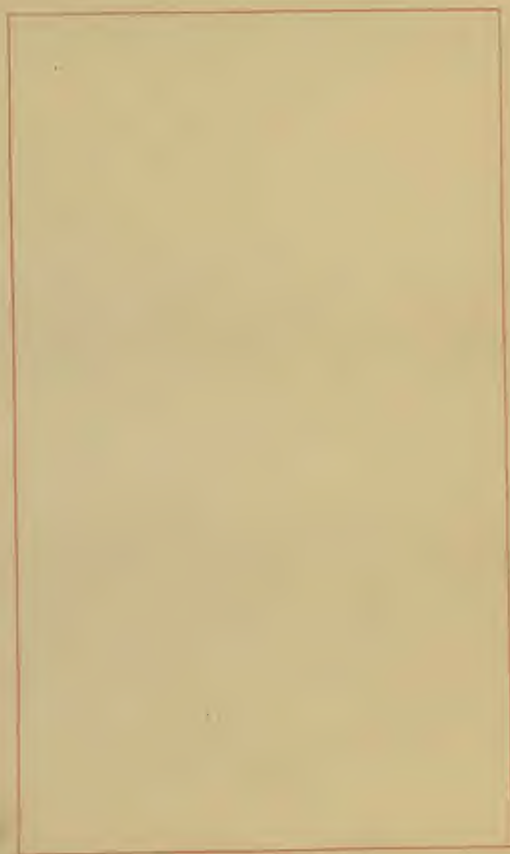




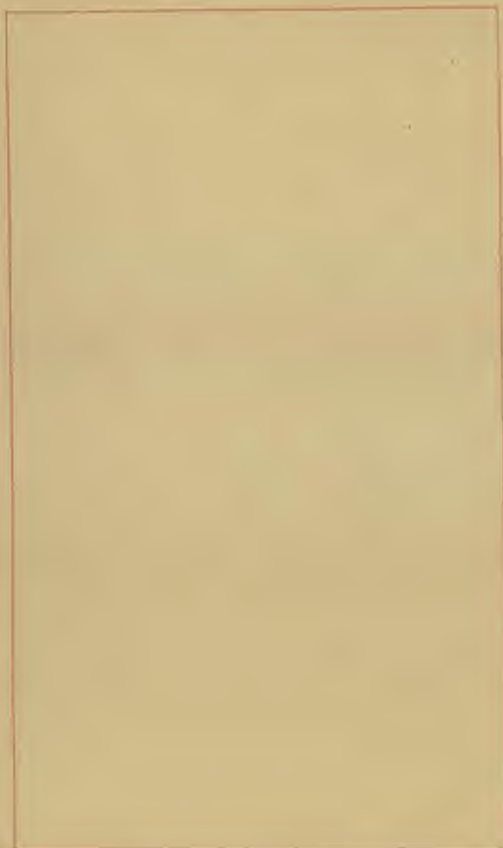
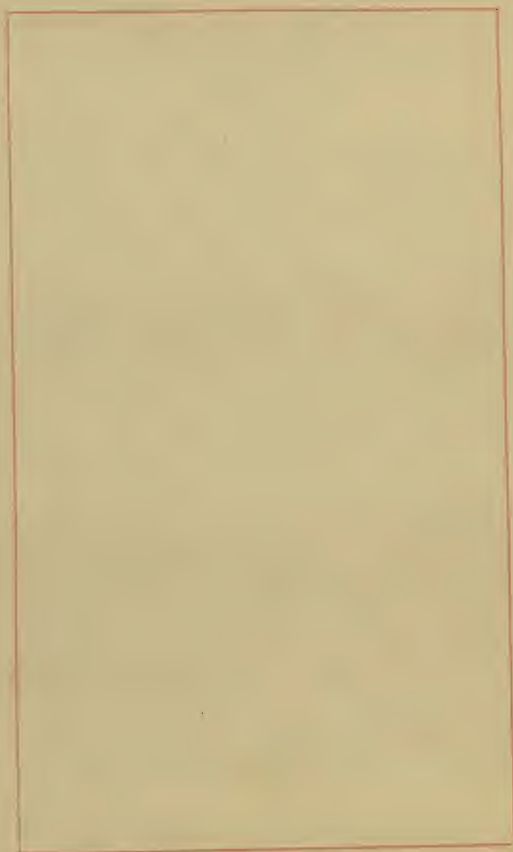




































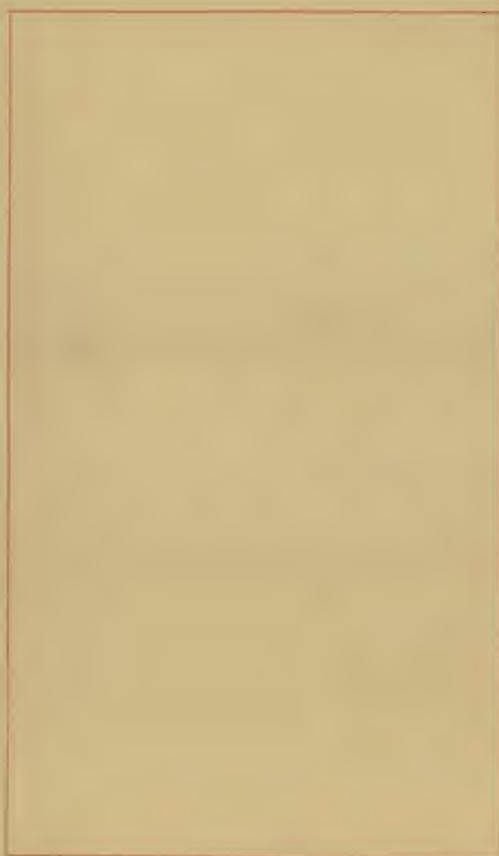
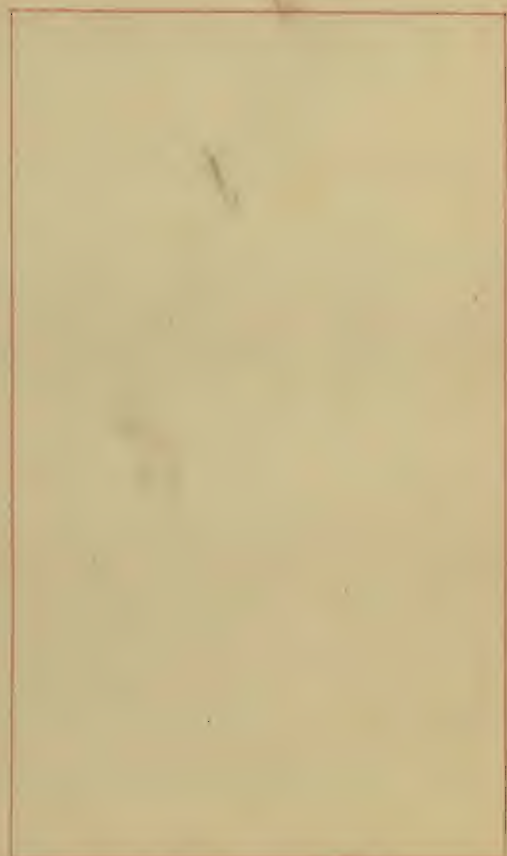


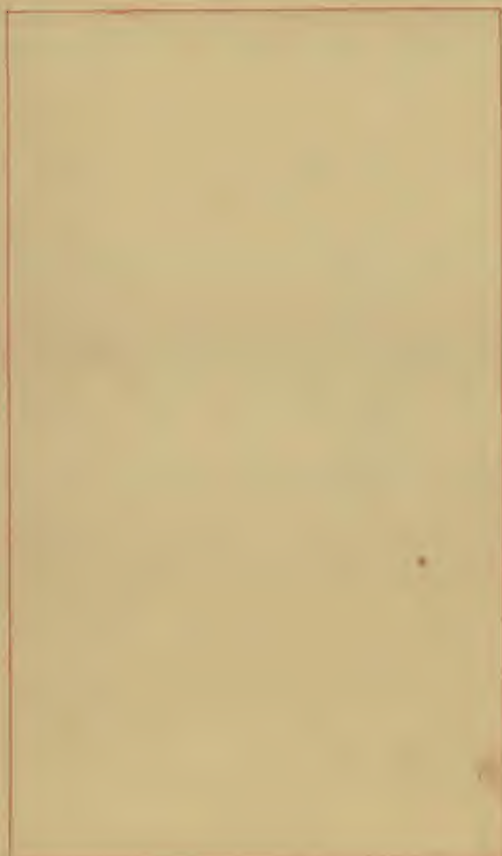




















[illegible]























است در وصول حضرت جدیت و ادبش از آن در عالم ارواح پس در آنجا  
چون که کتب مسمیه را می بود و از آنجا که حضرت شاهره صوفی قانع شده بود  
و فرمود آنجا است در آن مقام قدم نهاده چنانکه جبرئیل گفت از دولت  
**امید لا حق** چون بعضی جبری گفت از آن روح ایشان در غزنی  
همو و غضب پیدا آید بواجب بود و غضب ظلم نفس را تا روی در بر فصل بود این  
و غضب و قبول از در عالم ملک می افتد در روح پیران بود و جبری ملک مشیت  
چون نفس طاعت و عبادت و ریاضت فریفتند و گدازند به از جبری  
**المک** نفس از این مشقت ناامید شد و حضرت خواند روح که سروری بود و حاصل  
چون بقیم معلوم نمود که به سخت که جبر بر روحان بگردد نفس در مشقت  
چون بر او غاش خود را بر شمع از در جمال احدیت زنده داشت خود بعضی در غایت  
و از این مقام گذشت و فانی در دولت سازد باز و گدازد ملک پیران شوم گشت  
و هم با آن اندام و وجودی برای بر او یکی خویش را بوجوه جبری بدل کرده اند  
تا نفس در این مقام ظلمی و جبری خویش نکال نهد و در آنجا شست و  
حبیب دوزخ هر چه از سر برده اند و در کدام مقام بچگونه خواهد آمد چون این  
رستگاری بکمال حاصل شود که **لکن لا یسمعون له و لا یسمع**  
**ولی یسرون علی** حقیقت من عرف نفسه فقد عرف ربه  
محقق گردد **فصل چهارم** در مناقب برادر کاخ خدیو از راه  
حبیب و اشارات بمقاماتیک از برای سالک سایر الی الله حاصل میشود اما  
آنچه شده و دلالت بر اشغال با کمال جبریه و غلبه قیاد آیت و اخبار زیاد از آن

است که اگر آنست موجب طویل مزاج و احشاء بعضی از اعضا میباشد  
تولد تعالی قتل نعمت زدند و **والضیاء** ایضاً الذین آمنوا و ذکر و اذکار شایسته  
**والضیاء** و اذکار و اذکار شایسته **والضیاء** و اذکار و اذکار شایسته  
در عین بعضی العباد و بعضی **والضیاء** و اذکار و اذکار شایسته  
الاذکار و اذکار شایسته **والضیاء** و اذکار و اذکار شایسته  
بسیع عرفی که **والضیاء** و اذکار و اذکار شایسته  
**الضیاء** و اذکار و اذکار شایسته  
غیر ذکر آنست و اذکار و اذکار شایسته  
ان موسی من ربنا و اذکار و اذکار شایسته  
انما یصلح من ذکر و اذکار و اذکار شایسته  
فی طاعت ان من ذکر و اذکار و اذکار شایسته  
شعشع الذین اذکار و اذکار و اذکار شایسته  
صلی علیهم و اذکار و اذکار و اذکار شایسته  
**والضیاء** و اذکار و اذکار و اذکار شایسته  
محسب و اذکار و اذکار و اذکار شایسته  
ذکر و اذکار و اذکار و اذکار شایسته  
الپر فقه و اذکار و اذکار و اذکار شایسته  
ولا بد از آنست که اذکار و اذکار و اذکار شایسته  
فی نفس الذکر و اذکار و اذکار و اذکار شایسته











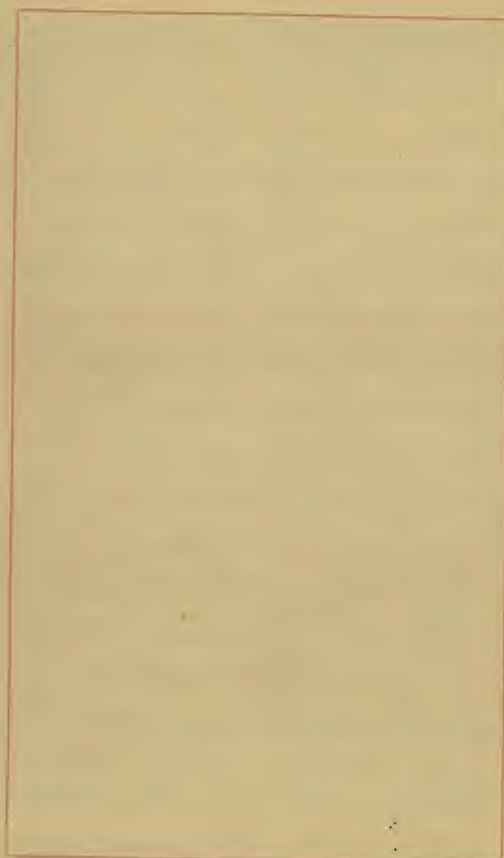
اندکی میجوید دل به الهی مخلوق به الهی احقر در جویش نشستی با شکست  
 ما و شدیم اداست که ایم ما را علم که گویم چه آن چه شود مشغولی شکر کاغذ شود  
 اما شمس طالع و از نزل اشک نه خفتوب المؤمنین لیسلا ده ایام مع انما  
 بگویند و قوت و عفت و اولیای علم اسلام کشف حجاب در مع نقاب در عالم  
 نور و طاعت طاعت رسته و تعجب ابدی و دو حال سرمدی برستاید انشا الله تعالی  
 و استقام چون راه مبارک خضیه افغانه ایست خیزد تا بجلو آید تعالی توفیق و عفت  
 ادب و صبر است که همیشه شرف بخورد و تمیز ازانی داشت حبسی از عجز و جهل و جاهل  
 در باب عرفان و افعال از این در میگذارد عشقی نیستی غفرانه ذوق و دست خیزد و در  
 کفایت از بعضی از بابات مبارکات در ذریع مبارک حضرت معصوم ادام الله  
 افغانه چون گوید و طاعت عبادت شرف حول در راه داشته چه نسبت به ملازم بمان  
 از کفران و درویشان تفت و تبرکات شرفی فراوان آینه اخلاقی است از این فرایم که توفیق  
 منتهی است به سبقت معنی جان را شایسته است اورد و در جسم و اداست برستاید  
 قوتی آن چه در کار است ان شاء الله تعالی و در عفت و در حلی سینه و سجایای عبادت عرض می شود  
 بسم الله الرحمن الرحیم  
 الا یا ایها الساقی توفیق حال سحرها به جوی گل کن در دل شکر و در شکر و افغان  
 بر تو اوراق دل می بریزد غلام روی که تابی نشان از حسی می از قیام ساقی  
 بپای تو هم ساقی به زان جام روانی که نایم بر هام زاده در سحر سحر  
 و در سحر گل کرامت سپهر نورش نه ده که چون کشته بر قیلیم نیز با بگل  
 زینت جهان که در بن بر لاله کن که بکشت از خطا امکان سحر ز ساقی و افغان

صدر حق شود حس گزنی گزنی نفس به کوه در دل کن منزل مانی گزنی نفس  
 علی را که در شقایق لیز اوراق روانی به فیروزه خوشتر از روانه نفس با طیف  
 و در اداست تعالی ایام افغانه تاملی  
 ما بر یای عشق غرق و دریم به در کعبان جهانیا چه ایم که بکنیم که تیر جانت  
 در جان بکایت دل سپردم به از خوش طوبیقت نور شعله جان در کشت بشیریم  
 در نه و تاج تخت لور کیمت به صاحب قیام و کیمت به در وقت کیمت که در در  
 پرده ایمان زخم به دریم که کیمت اتمات زاده شدیم که یک عالم علوا چه دریم  
 دل مشکوه و جان صمیم به در حجاب که پیشه کیمت به مقصود کیمی و در لایم به جان خدا  
 این شمشیر ما دریم که ناک خرمای دلد درش به برداریم که خوش دریم  
 یاده خواران معصوم عشقم به جود و نشان زنده دریم که چه تیر زنی صحت  
 در مقام معصوم شایم به سبقتی که کشت ما که در حجاب از میان برداریم که کبودی  
 عشق خود دریم که کاه بر جان دوستیام که جوی در حجاب بنایم که کاه بر جان  
 از دریم که مشتاق حیدر کرد که کاه در جمل بخیر خایم که از چشمه ناک که کاه در زودت  
 پر دل نشسته تا بر یک کاه که در دوست که زار و دشت را بر داشت دلم که جان دادیم پیک  
 تو ای جانم که دوست که زار و جعد یک کاه می کردیم که افغانه که کشته به بر اورد دوست  
 در شمشیر خود تو دل چه نه به محراب کوه و دشت و باغ و زودت که این پیکر پیکر  
 سیمیش روی خاک که غدا که چه کوی در شمشیر که کاه در دوست که ای افغان بر جان  
 از جمل کون چه به شمشیر باغ و زودت که در ایضا اداست افغانه لاله از جرقه  
 صد بار ما و در شمشیر که چون زخم در اوست چرا غلغله تیرت که

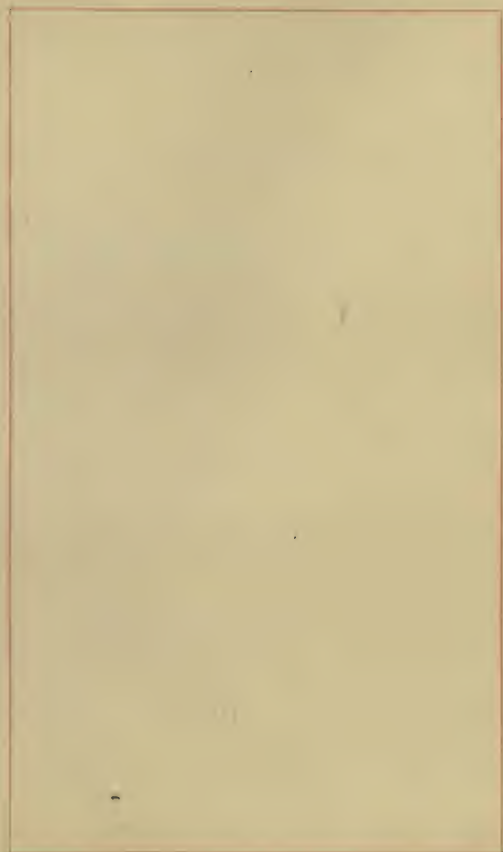


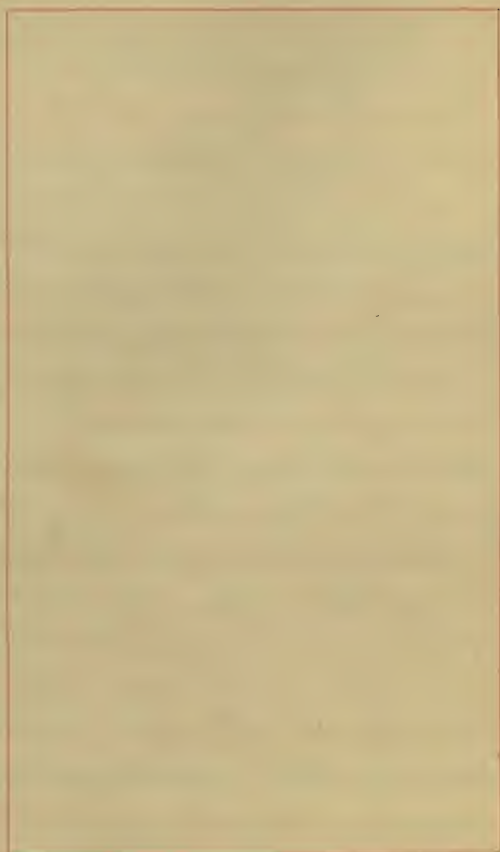






































تیسرا واجب بشکرت و خیر و اچھب مافوق علت شش است که سید احمد اسات  
تأشخیص مرض او کرد و در حقش کی در مرض او کند و آن حبیب شیخ کا در کی علم  
و عمل او چنانکه ذکر کرده شد مسلسل پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بر صاحب  
باید کرد و در این سعادت را از حضرت حق منت فایدہ بین باطن را در این  
و عاشق و انکار و اعتراض بین عابد پاک کرد اند و لیکن در اول طلب استیاد و تلمذ  
تمام فایدہ و بطریق شیخ صورت رتق و دیو برست **فصل** از شیخ و فیرش چو شیخی  
و افعال و عرفت بعد برش و کرسی فریفته شود و بخود را معیت و ادم است نماند  
که ایشان ضابطان منصف و راه زنان دین و او را شیعیان اند و مشایخ و شافعی  
ارادت از غرض من که ام صاحب دولت در مرز و باطن او فرشته حق تعالی  
بصفت مرید خود را در باطن آن بندگی کن در خواصیت مرید و وصفت  
ارادت در باطن یکی از مشایخ عالم کرد و چون او را پایاد و حبیب توبه کرد  
در باطن او بداد شود و دوستی توبه کون کند که در حق سبب عقیدت این  
دشوار تر نیست پس که تر و دوات در جانش است که ایمان این شخص کامل است  
یانی و اگر مست آباء است قناعت است یانی و اگر است قناعت است  
حوالہ من چو بس یانی و اگر حوالہ من بدو باشد ایمان وقت توبه نیست یانی  
باید کرد این وقت و غیر را مدد که تمام کردن و در وقت طاعت توبه شود  
سحق که شریف و اعظم سبب که را بحق است و چون توبه کرد و در وقت  
تمام رخصت و باید که درین امر با کسی شوق کند که اگر مردم از نقصان خود منع آن  
نویسند که در و چون تاب کش نیست ثبات **التایب** و **من التایب**

مکمل در آداب و ارشادات خصیای پاک کرد و بعد از آن در هر زمان مخصوص  
حق سبحانه تعالی در یاد کردن آن بشکل **النشأ الکلی حبیب الله**  
من تعالی حبیب خود را در جمیع آنکه مشاهده خواهد داشت و اگر هر است بسبب آنکه  
**النشأ غیبی الله** من تعالی از او کرده و خود را بخواری گناه بین نخواهد ساخت  
و بالله العزة و التوفیق **فصل سوم در بیان الطوارع**  
**و معرفت مفیدان بدان آید که الله مبدء و کچون عالم بجهنم**  
حصین میباشد شیخ کامل مکی در آید از جمیع مخطرات محفوف گشته و از تقدیرات  
سجبت محروم گشته میباشد مقدم در عالم سبک سناود او را بجهنم برساند قابل ملاحظه  
طوار اول است موزن بادب شریعت ساخته روح طریقت پریشانه و وسیع و متوفیق  
برابر بر هر که بخت نکرده است قوی بود که در غایت ترکیب ظاهر باشد بود و درین  
آورد و ترکیب دارد و عالم را در بسته بطرف نفس در آید و در آخر حواله و سبب را میسر کرده اند  
جمع صفات غیبه خدایه را صفات حمیده مبدل ساخته و متقلبان آن دلایست اینهم  
ساخته و در هر دو اساس اندازد بر انداخته باشد و عالم نفس را گردن در عمل کشیده  
پیشین امر او را در داغ و دل سناود و حجب غیبه تمام می کرده قدم در طوار بند بعد از آن  
در بجهنم لایت غلبی بار آورده و فضل و عفت اندول در در سناود اخلاق مرتبه را تمام  
پروا دل خوف و در عار و در حوائی او صاف حمیده پروا نخواهد مراب غلبه را تمکیل کرده  
و استوار در امر مرقع ساخته باقی طوار تر بر آید در دنیا جلیات آنکه در مکاشفات و مکاشله  
و دنیا است شرف شده از دواست درین طوار هم در گذشته قطع الفات از اختیار کرده  
مطهر طوار نیستی بر آید هر قدر از قدرت و وجهه انان در حجبش و در هر شریعت است













که خلی حضرت حق سبحانه و تعالی را بنی است بر فضل بندگی است چنانکه  
 گفت اندوخته چنانکه فرمود **بسم الله الرحمن الرحیم** و او را پیش از  
 تاویکند در حساب است که رضا حضرت حق را بنی است بر رضا نه چنانکه فرمود  
**و من یحب الله فیسدد الله ذنبه** و در حقش نه شده است نه ارشاد از ایشان که  
 نشود شده اند ایشان از روایت اند که محسن بنیت که بند حضرت حق را دوست  
 دارد و او بند را دوست دارد بلکه محبت حضرت حق بر بند عالیتر است محبت  
 بند را اگر بر بعضی از صفات او بر وجهی است همچون ذات او پس هر که بنده کرد  
 حق تعالی را دوست میدارد و یا به نظر بدل شود کند که دل خود را محبت حق  
 سبحانه چندان ببرد و بداند که حضرت حق او را دوست میدارد و الا فلان چنانکه گفته  
 است چو بنده از آن که چو بنان دوست دارد چو بنده که ترجیح است و چو بنان  
 حضرت مولود و بر مشرب فرموده است **مشرب** بهیچ عاشق خود نباشد بهیچ  
 که نه مشرب نشود و چه بار او بهیچ محقق نماند و بیشتر بهیچ عاشق بهیچ محقق  
 لیک بهیچ عاشقان را نکرده بهیچ محققان خوشتر و باور کند بهیچ محققان و بهیچ او شده  
 بهیچ عاشق جان او را میدهد بهیچ عاشق دیدش محققان که بهیچ است همان است  
 چون درین دل برتر مستند اند از آن دل دوستی میداند که در دل تو میر حق چون شده  
 بهیچ حق اینجا که میر تو بهیچ لیک کردن ناید بهیچ اگر دوست تو دوست و کر  
 بهیچ لا از و لبرن بسته بجان بهیچ محققان شکا عاشقان تشنگان کرب چینه اجهان  
 آب جود چه علم تشنگان تشنه مر آنکه که آب کو آب آب هم آنکه که آن آب غار  
 جنب آب است این عطش و جان را ملازمت او را بهیچ آن را ناله سک در خوشی بند بنیت

را که هر شب

را که هر شب این سرچشمه بنیت حاصل آنکه که طالب بندگی جان خود را بشود و رغب بود  
 آب دیگر که خورد و نه پیشه لعل از بهیچ محققان ساقه مطهر و نوران و پیشه شدن  
 رغب است که بهیچ بنیت بهیچ بهیچ طاعت خود سعی ناید **لا یحیی الله المیت الا**  
**و یحیی ما یرید** و مطالب کردن و آب و انداکر ممکن بود و آب بهیچ در حق آن از حق سبحان  
 در طریق تو بهیچ بنیت باشد ایضا از حق اولی یعنی کرد و اندوخته و چه در کثرت نماز و محبت  
 حق تعالی را میباید باشد و بهیچ بنیت تو بهیچ بنیت قدم باشد که **ان الله الله الله الله**  
**الرحیم** مبارک که فرمود **یا ایها الذین آمنوا کرم فی الاسلام** بهیچ بنیت که بهیچ بنیت  
 و سلم است و بهیچ بنیت و بهیچ بنیت و بهیچ بنیت و بهیچ بنیت و بهیچ بنیت و بهیچ بنیت  
 فرماید **عکس صدر** اعمال ظاهر بهیچ بنیت و در خط نماید و آنچه طریقت است که در آن توان  
 از آنکه محبت حواله نماید و الا شیطان ازین در و اندوخته و در شهرت آن دل بهیچ بنیت  
 اظهار فرماید **بسم الله الرحمن الرحیم** را بهیچ بنیت که بهیچ بنیت و بهیچ بنیت و بهیچ بنیت  
 چنانکه حضرت عبد السلام را در ذکر که موت بر ظاهر اعمال او اعتراض میکرد که **لا یحیی الله المیت الا**  
**و یحیی ما یرید** و بهیچ بنیت که بهیچ بنیت و بهیچ بنیت و بهیچ بنیت و بهیچ بنیت و بهیچ بنیت  
 بهیچ بنیت که بهیچ بنیت و بهیچ بنیت و بهیچ بنیت و بهیچ بنیت و بهیچ بنیت و بهیچ بنیت  
 از صاحب بنیت شیخ فرمود نماید شود تا عظمت شیخ در دل ممکن کرد که بان بهیچ بنیت  
 بهیچ بنیت محراب و زود و لید حق تمام در و کار در و لید آن اتهام نماید و بهیچ بنیت  
 خود را از ناشایست نماید و اشتیاق تمام کند و بهیچ بنیت و بهیچ بنیت و بهیچ بنیت و بهیچ بنیت  
 تا و لید کرد و بهیچ بنیت شیخ از سخن پرسد برتر و دو آب که بهیچ بنیت و بهیچ بنیت و بهیچ بنیت  
 خواهد از شیخ سخن پرسد برتر و دو آب که بهیچ بنیت و بهیچ بنیت و بهیچ بنیت و بهیچ بنیت



و چشم پریم تند زیر که شیخ را بر دست در دل معقور دارد و در محبت دایم  
 منتهی در دل شیخ باشد و در حضور شیخ نباید خنده و خفت نباید که دست  
 و قوای قتل محروم و در آنجا که ندارد از پیش چرخ را و آفتاب نباید که نشسته باشد  
 سایه او بر شیخ افتد و اگر شکلات غصه را بر شیخ پرسد اول از باطن شیخ از دست  
 طلبه و در قمر مردم نباشد و شیخ در مقام اسباب باشد و بجز در حدیث که  
 اگر در ویش را از چنین مشکل شود و از آن چون کند و در شیخ چرخ و دولت غصه  
 آنچو دست منتهی نگردد و هر چرخ که کبر در آن الحاح کند و از کف و بکر در باشد و در شیخ  
 عدولت عاید کند نه بجز که آنجا که او فاعل مقبول شیخ باشد که در دو در مجلس ایشان  
 از باطن شیخی دور باشد و خیال منزه و لذت شیخی که کرده ویش از انابت باطل  
 ساغلیخ از اعداء و آفات از اجزای این ضعیف است و در حضور شیخ استقامت نمود  
 بپای استقامت و در دو دوست بر جاده و صفا شیخ شوند و جلال نبوت جانب شیخ شود و در  
 حاضر نود نشسته و واقع و باز نمیدر بر یکس نماز خود سازد و در جبهه و در محبت  
 شیخ باید و منتهی از باطن و در وقت صافه و قبل که نفس شیخ واد ویش غافل است با  
 بر بزم و در خفا و زیر قبل ایشان در آید و در وقت و واقع خود در شیخ و در وقت  
 خود اندوخته خرسند از که زود در آفران سلام که در هر دو واقع و خواست که در شیخ  
 خود پنهان ندارد که عیال مرید و آقا دوست و شیخ چون و چهره که در کس است  
 و منب که از آنجا که شیخ شیخ نام لا اله الا الله که آید و در قمر و در شیخ  
 شیخ با سبک است یا مانده و آید پارسه برین مانده و در باقیات باز دارد که در شیخ  
 و در قمر و در ویش که در قمر با عزت و در از تنه و در از عزت و در وقت و در بزم و در

[illegible]





و این ذکر یا غیر این است که در پیش باید که تا طفل صفت باشد تا بعد از آن در  
 معارف و حقایق بر دل و زبان او کشف شود و گوید که در زمین غلبت بر ما و دم  
 سخن گوید او را چه ضرورت باشد بجز بر معلوم شده که چون در پیش در وقت خلوت  
 سخن گوید بخود و قصود در درش او پیدا کرد اگر چه در عرض و گفته که اول آنست که  
 الخلف اول شب بعد از نماز صفتن عرض کند و چون در خلوت شیخ می نشیند  
 و بسم الله الرحمن الرحيم بن کند و در پرده در خلوت شیخ را که در دهان او  
 باطن اجازت طلب و اگر شیخ بفرماند دست بر در خلوت شیخ نشاند  
 کند تا شیخ در خلوت او را کند اتحاد سلام کند که به چنین و چنین دیدار و گوید که  
 چنین دیدم و در وقت انقباض شیخ سخن گوید و در وقت انقباض است تمام کند  
 در وقت انقباض یا در وقت که بدترین کسان در پیش را در وقت است که گفته اند شیخ می تواند  
 مرید را بفرماند که در وقت شیخ بلف و تکرار صریح که لک یا در آنکه اند و اگر که در آن مریدی  
 او بگوید که او مردم قول و فعلت چون قول راست بنویسد فعل بسم است بنویسد او را  
 هیچ میر نخواهد شد و این فاضیت بجز بر معلوم این ضعیف شده است او را  
**چشم او هم ذکر لا اله الا الله است** زیرا که سبک را در وقت که گوید  
 شد از غایت او است این ذکر حاصل شود و میر کرد و در این ادب میر  
 کلیم علیه السلام است و باید دانست که سالک راه حق تحقیق انسان است  
 و سبک گذشتن او بود از حجب غلظت و نور آن که آن در آن حاصل گشته بود چنانچه  
 ذکر کرده شد و این سعادت میر نمیشود و گوید امت این ذکر بجز اول آنکه توبه  
 کرده باشد به دست پر کامل مطلق دوم آنکه تعلیم ذکر از صاحب کمال یافته باشد که آن

میر و در رشت و مجاز باشد و صاحب غایت باشد سیرم در محبت و اعتقاد و شیخ خود  
 شام بود و دیگر از شرایط ذکر آنست که مرتبه در تعلیم باشد به هر دو دست شود و اگر  
 زانو یا سر خود منتهی در برابر ارواح مشایخ و سلمه و شیخ خود فاخته خواند و در با صلو  
 گوید و از راه معنی انشا شیخ سلمه استقامت گیرد از شیخ و عابد و میر پیشتر او  
 و لفظ لا اله الا الله از ناف خود پاکش و مراد است که لفظ لا اله الا الله در دست راست خود  
 اندازد و با زلف الا اگر شسته میر است کند و لفظ الله با طریقت سپ خود افکند و اثر از  
 بدل رساند و چنانچه که گفتار خود را بگوید بخود و شش افکند دارد که بعضی چنانچه که  
 توجیه دل و کلام و شستن نفس در وقت حال مرتفع میشود و بعضی دیگر غفلت و شایسته ذکر  
 و صورت شیخ را نیز پیش خاطر آورد و بر آنکه در وقت توجیه بدل شیطان بعین قصد او  
 که آن توجیه قطع میکند و در صورت پیش آورد و در آن با سحر شیخ بدست او را که در  
 میر دیگر شیخ شیخ را در پیش خاطر آورد تا شیخ میر گوید که در صدق طلب او آن و سوره  
 منقطع کرد و در حقیقی ذکر نیز پیش خاطر باید داشت که در در طلب غفلت و است  
 و مراد منظر اصلا هیئت نه لغز که از باب طاعت بدان اتفاق کرده اند که این مؤلف  
 مندرست و آن امنیت که میخواهم هیچ بزرگوار نیست سالکان این مؤلف  
 بود چنانکه اول نفرمود است و دوم نفرمطلب و سیرم نفی موجود و الظاهر و باطن  
 اول نفرمود است که در این نسبت کمال مبتدیانست و چون توبه بشیر او شفره نظر طلب  
 کند و این نسبت کمال مستطانت و چون مطلوب شفره بعد از آن نفرمود که نفی  
 هیچ موجود نیست در این کفره از این نسبت کمال مستطانت باید که در این  
 زبان ذکر گوید که اگر حضور او حدت داشته باشد و ذکر چهار ضرب گوید و الا بهر نوع که تواند



















**آداب الخیر** برود فضیلت و بهار که در است و از چشم دل او برود و بهیچ  
 از صحن حقیقت که مطلوب جمیع سالکان و قطب همه طالبان و صواب است باوردی  
 نماید چون طالب صادق را سینه شش را این دولت رساند و در دل از بهر که روان  
 و در استحال آن که بعد از اینها در میان جان بند اگر گویند از بهر بار و عواید اندک  
 چشم تنگ و در قمار غیر امانت و نادر خود و نگرانی و بهر صعوبات بر کسمل که در شکر آید  
 بر طبع جز به شقایق و بهر اعتبار نیست که این صفت مرده است این بهر و بهر  
 که در چنان مرده و صافی که در خدمت را باند و در است بچکان ادب از بهر ان که است  
 بر و اتحاد شایسته محبت بر کرد و قسم دوم در آداب محبت است  
**اول آداب آن که در کماله بود که عاقله صوفیه در ادب برست و در شکر بران**  
**اقتدا با اربابان مصطفی که در شکر قال الله تعالی یا ارباب الدین استوا**  
**لا الله تعالی بینکم** این آیت نازل شد در قول و فعل و سیماس  
 بر مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بخت که در کماله سبب این آیت آن بود  
 که در در مجلس خبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود و چون سوال کرد در مجلس  
 شرح کرد و سخن سبحانه و تعالی ایشان را از خود و قریب و نزدیک و بهر سر شیخ ساکن  
 و ساکت باشد که **الشیخ فی قوله تعالی فی استمعه و سجع سخن گوید که در قریب و نزدیک**  
**یا ارباب الدین استوا** و بهر حضرت شیخ و حضرت شیخ سکوت و سکون از خود ظاهر کند و بهر  
 و طلق و بهر چه بخواهد از حد استماع سوال نموده و دیگر که در سبب نقصان اهل بیت  
 و باز آنکه که از قیوفاست و بهر عاقله باطن نورانی بهر چه بهر بیت و عظمت هر دول  
 بیشتر خیر و شیخ از عاقله شیخ بهر چه که در جمیع شکست متوجه باطن بهر چه که در هر چه

صدق صبح

صدق صبح شکر است برود و بهر چه که در شکر است و بهر چه که در شکر است  
 طلب و در قریب و نزدیک و بهر چه که در شکر است و بهر چه که در شکر است  
 شکل است از آن چون کند و بهر چه که در شکر است و بهر چه که در شکر است  
 با شیخ چنان که که در شکر است و بهر چه که در شکر است و بهر چه که در شکر است  
 خود و باطن و وقت سخن گفتن باید که بر بایستاد و در دست و در شکر است  
 ایشان سلطان سرمد شریعت و ساجین با رکعه و اوقات نه و شکر است و عالم حقیقت  
 اندک و سبب حال **الفقر و فقر** بر او نه که در شکر است و بهر چه که در شکر است  
 بهر چه که در شکر است و بهر چه که در شکر است و بهر چه که در شکر است  
 سینه و باطن الله علیه و آله و سلم فرمود که **اشهد و الا لا ادر**  
**اقتدا فان الله تعالی** و بهر چه که در شکر است و بهر چه که در شکر است  
 بهر چه که در شکر است و بهر چه که در شکر است و بهر چه که در شکر است  
 نیست و سلفی که که در شکر است و بهر چه که در شکر است و بهر چه که در شکر است  
 که ادب ظاهر خود و در دست بر ادب باطن سخن تعالی که که در شکر است و بهر چه که در شکر است  
 کفایت با هر چه که در شکر است و بهر چه که در شکر است و بهر چه که در شکر است  
 سخن ادب و بهر چه که در شکر است و بهر چه که در شکر است و بهر چه که در شکر است  
**الفقر و فقر** و بهر چه که در شکر است و بهر چه که در شکر است و بهر چه که در شکر است  
 است نیز که در ظاهر ادب شیخ را نگاه خواند داشت و باطن نیز ادب شیخ را  
 و تعالی را نگاه خواند داشت و بهر چه که در شکر است و بهر چه که در شکر است  
 نیز از ادب مژده که در شکر است و بهر چه که در شکر است و بهر چه که در شکر است















ادب الیوم

در نشر آداب بسیار بود چنان که درین مختصر مناسب نموده است و حق  
 پسران این لایق رساله نموده و هر چه عامه و خاصه مندرج شد تمام این رساله آداب  
 به حساب آداب است و در این امید است که اگر برادر آید به این رساله که برگزیده  
 گفته بودم از آداب برجسته از او هم که در این میان در آفرین کرده و در مختصر نموده کرده  
 در مشرب بهیچ وجه مشرب و اگر که در مشرب بهیچ وجه مشرب و اگر که در مشرب بهیچ وجه مشرب  
 لا سبیلین الرعا یا دامه اقباله العالی در دراز مسکنه قزوین نوشته شده که  
 الکثیر الفقیر محمد باقر در شنبه لایق مال داده نویسنده و خاک کرده



۳۰۷  
 در نشر آداب بسیار بود چنان که درین مختصر مناسب نموده است و حق  
 پسران این لایق رساله نموده و هر چه عامه و خاصه مندرج شد تمام این رساله آداب  
 به حساب آداب است و در این امید است که اگر برادر آید به این رساله که برگزیده  
 گفته بودم از آداب برجسته از او هم که در این میان در آفرین کرده و در مختصر نموده کرده  
 در مشرب بهیچ وجه مشرب و اگر که در مشرب بهیچ وجه مشرب و اگر که در مشرب بهیچ وجه مشرب  
 لا سبیلین الرعا یا دامه اقباله العالی در دراز مسکنه قزوین نوشته شده که  
 الکثیر الفقیر محمد باقر در شنبه لایق مال داده نویسنده و خاک کرده

